

باقضای لوازم فدویت و دولت خواهی بمبالغه تمام و الحاح ابرام با وجود عدم راضی شدن مادر بادشاه با دشاهرا از محل بر آورده و اعتماد الدوله محمد امین خان بادشاه را بر فیل سوار نموده خود بجای خواص نشسته ستمد جنگ شد چنانچه محمد امین خان و حیدرقلی خان و قمرالدین خان و سعادت خان معرکه رزم را بکرمی آراستند و بهادران طرفین داو مردانگی دادند القصد عزت خان بعد از آنکه دوزخم تیر برداشته بود بزخم کوبی حبشی که در خواص حیدرقلی خان بود رهگرای عالم بقاشه

* بیان سوا نخیکه بعد شهادت امیرالامرار ویداد *

در همین عرصه نار اوجیان آتش به خیمه امیرالامرار سیادت داده دست بغارت اموال و کارخانه کشته خزانه عامره ادراکه متجاوز الکرور بود سیغابرونند و مابقی خزانه امیرالامرا که در راه عقب مانده از تاراج محفوظ بود به ضبط بادشاهی در آمد محمد امین خان بنا بر رفع تشیع عوام جنازه امیرالامرار عزت خان و نور الله خان پسر نواب اولیار ابرو بافت کرده و نماز بران خوانده روانه اجیم ساخت که اجساد مذکوره را در جوار میرعبده خان کلان پدر حسین عالی خان مدفون کنند و غرض از ترسین جناز آن بود که در راه قطاع الطریقان بطمع زر باف غارت نمایند و در نظر عوام امانتی عاید حال سیادت شود امانه شد بلکه هر جاتا بوت امیر سید مردم با احترام می کوشیدند و تا اجیم رسانیده اجساد شهادت یافته را بخاک سپردند

* بیان تعیین منصب وزارت به محمد امین خان

و دیگر خدمات و مناصب بدیکر امیران

بعده بادشاه اعتماد الدوله محمد امین خان را از اصل و اضافه هشت هزار بی هشت

هزار عوار و اسپه یک اسپه کرده و یک کرور و پنج گله دام انعام داده
 خدمت وزارت بالقب و زیر الممالک بهادر نظر جنک سرفراز فرمود
 و خدمت بخشیکری به مصمم الدوله خاندوران بهادر منصور جنک بامنت
 هشت هزاری و خطاب امیر الامراء و قمرالدین خان پسر محمد امین خان بخششی
 دویم داروغه غسلسخانه و صاحب خدمت دیگر کردید و حیدرقلی خان منصب
 هفت هزاری یافته مخاطب بنامر جنک و سعادت خان به خطاب بهادری
 و عطای نقاره سرفرازی یافت و هم چنین نظر خان و دیگر متوسلان دولت شاهي
 و نوکران قدیم و جدید و الاشاهی موافق حسن خدمت خود نامور و عنایات
 والا کشته فقط

* بیان رسیدن خبر کشته شدن امیر الامراء به قطب الہلک

و ساخته عبرت افزای جلوس سلطان ابراهیم برای

چند روز و انتراض ایام عمر و دولت سادات

سید عبد الله خان قطب الہلک به چهل گروهی از شاه جهان آباد رسید
 بود که شقه رتن چند متضمن ساخته جانگاہ کشته شدن امیر الامراء غای اعدا معرفت
 شتر عواری رسید از دور یافت این خبر منحوس زندگانی بر قطب الہلک
 ناگوار شد و توقف مقرون صلاح ندیده عجاله متوجه شاه جهان آباد کردید و مصلحت
 در آن دید که چون بادشاه سستقل و امیران یک دل و فوج ماشکسته خاطر بدون
 همراهی شاهزاده از اولاد اورنگ زیب عالمگیر مقابلہ با بادشاه مقرون بصواب
 نیست بنابراین برای بر آوردن یکی از شہزادہ شجاعیت الله خان را معہ مرتضی خان

بشاه جهان آباد فرستاده به برادر خود نجم الدین علی خان صوبدار شاه جهان آباد خطی
 درین خصوص و آداستن آلات کارزار نگاشت نجم الدین علی خان باغروز
 هشتم ذیحجه این خطیرادر خود یافته در فکر کار افتاد و با وجود ابوه اندوه نجم الدین علی خان
 بر روز عید قربان بعدگاه رفته نماز خوانده برکشت و بتاریخ یازدهم ذیحجه سنه ۱۱۳۲
 یکزار و یک صد و سی و دو بجزری سلطان محمد ابراهیم خلف رفیع القدر نیره بهادر
 شاه را بر آورده بر تخت نشایده ملقب به ابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند
 و بعد در روز عیدانه خان داخل شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نموده
 تقسیم خدمات بادشاهی با امران نموده و با خود موافق ساخته بتاریخ هفدهم ذی حجه
 قطب الہاک سلطان ابراهیم را با تجمیل ملوکانه هر چه درین عجلت میسر آمد
 همراه خود گرفته از شاه جهان آباد بر آمده طرف عیدگاه نزول فرموده بانتظار رسیدن
 امیران باره بتوقف و تانی قطع مراحل می نمود درین اثنا کثیری از سادات
 باره و بعضی از امرای لشکر محمد شاه به قطب الہاک ملحق شدند و بتاریخ نهم محرم الحرام
 سنه ۱۱۳۳ بجزری متصل موضع شاه پور معسکر بادشاهی شد و بتاریخ دوازدهم محرم
 مذکور صفوف فوج طرفین ترتیب پذیرفته مقابله فئین رویه ادو بنک عظیمی در
 پیوست بهادران طرفین داد مردانگی دادند چون ایام عمر و دولت قطب الہاک
 انقضاض یافته بود قطب الہاک بانکه باره در حروب سابقه عرصه بر او تنگ
 گشته اما به طور عجولان متهورمند و کستان گاهی خود را از فیل پائین نه انداخته بود
 این بار که بخت و دولت یار بود بی انکه باین حد رسد حواس باخته در تدبیر خطا نمود
 و با وجود بودن دو سه هزار سوار جرار از فیل سواری خود معه سرد شمشیر بزر آمد چون

تقدیر بر عکس امید اور فتنه بود به مجرد فرود آمدن از فیصل صیقل الدین علی خان و
 غیره سرداران بکمان کشته شدن عبداللہ خان یابہ بمشاهدہ این حال استشام
 یاس نموده مثل قطب الملک سرداری را در ان کارزار تنہا گذاشته راه
 فرار پیمودند قطب الملک نیز یکی تقدیر را دیدہ حیران و تن تنہا ایستاد چون
 از فرق سر تا ناخن پا غرق آهن بود در ان دار و گیر زخم تیر بر پیشانی و جراحت
 شمشیر بر دست برداشته اسپرینج تقدیر کردید در ان حال حیدرقلی خان
 قطب الملک را شناخته بر سرش رسید و زخم الدین علی خان نیز شریک حال
 برادر کردید و زبان حال آن ہر دو بزرگوار باین مقال مترجم بود * سعدی ابلہ الرحمۃ *

* من آنم کہ چون حملہ آوردی * * بر مح از کف انکشتی بردی *
 * دلی چون نکر و اخترم یوری * * گرفتند کردم چو انکشتی *
 * پیہ یاری کند مغر و جوشنم * * چو یاری نہ کرد اختر و دشنم *
 * کلید ظن چون نباشد بدست * * یازد در فتح نتوان شکست *

حیدرقلی خان ہر دو برادر را بر فیصل علیحدہ سوار ساخته بحضور بادشاہ آورد چون
 در جبلت محمد شاہ ترحم بسیار بود بنظر مہربانی بحال شان نگر بست و حوالہ
 حیدرقلی خان نموده حکم بنوانتن شادیا نہ فتح نمود و سلطان ابراہیم بعد فرار از میدان
 گرفتار شدہ بضابطہ سلاطین مقید ماند و ابستان اذیال دولت بادشاہی سازہای
 مسرت نواختند و ستولان خاندان سادات بتجدید عزای محرم پرداختند
 غلام علی خان و نجابت علی خان برادرزادہ و مبتنای قطب الملک تغیر وضع
 و لباس نموده عازم قصبہ خانہ تہہ کہ موطن امیر الامراد اجداد ایشان است

شدند و بمنزل مقصود نرسیده در راه بدست مردم بادشاه احیر شدند

* ذکر شروع اقتدار و اختیار محمد شاه بادشاه و ترقی امرای

دولت خواه و داخل شدن بادشاه بشاه جهان آباد *

محمد شاه بعد حصول اطمینان بفراغ خاطر در از دیار جاه و جلال خود پرداخت

و به مقتضای عواطف شاهانه هر یکی از امرای و فدویان با وفار که طلای طبیعت و

ارادت آنها در که از نوار این عرب خالص العیار برآمد در خور مراتب

بعظای مناسب سرفراز ساخت و از آن مکان میمنت نشان شانزدهم

محرم الحرام بفتح و فیروزیه لوای انتهیاض بصوب دار الخلافت شاه جهان آباد

برافراشت و به تعجیل طی منازل نموده نوزدهم ماه مذکور بزیر است مزار فایض

الانوار خواجه نظام الدین قدس سره سعادت اندوخته خدمه آن جارا بانعام و

عظای شاد کام فرمود و در روز بنا بر تعیین ساعت مختار نزدیک مزار مقام

نموده بتاریخ بست و دویم شهر مذکور روز سه شنبه سنه ۱۱۳۳ هزار و صد و سی

و سه هجری بالوازم چشمت شاهانه بر عماریه طلائیه به آلف زیب در عنائی

از راه اجیری در دازه شهر پناه داخل قلعه مبارک که دار الخلافت شاه جهان آباد

گردید نواب قدسیه مادر مهربور بادشاه و دیگر پردگیان حرم طبق های طلا و

نقره پر از زرخ و سفید با جواهر آمیخته شار فرق مبارک نمودند فقط

* ذکر میر محمد حسین معروف به نمود و ان نمود و حدو ش مذهب باطلیکه

اد اختراع نموده فتنه دین برانگیخته با ضلال مردم پرداخت *

دین خود بحسب دولت و جاه دنیادی در باصت

میر محمد حسین نامی از سکنه مشهوره مقدس ظاهرا سید بوده باشد با شش بهار
اقتدار عمده الهلک امیر خان صوبه اراکابل که بلا اهل ایران افضال و احسان
ادنیات شهرت داشت بامید رفاه و افزایش جاه از وطن خود بر آمده بکابل
رسید چون در علوم عربیه و منطق و غیره باقی بهره بود لیاقتش اشتهاری یافت
و پسر منشی امیر خان به شاکردی ادر غبت نمود ازین سبب ذکر استعداد علمی او در
مجلس امیر خان رسید امیر خان بر احوال او اطلاع یافته صاحبی بیگم زوجه خود را که صیبه
علی مردان خان بود از مقدم او آنگهی داد سببش آنکه چون بیگم مذکوره اولاد بی نداشت
و ختری از خانواده سیدی مشهور که پدر آن دختر نوکر شوهرش بود به فرزند بی
خود گرفته پرورش می نمود و اراده وصلت آن دختر با نجیب زاده لایق از اهل
ایران میداشت صاحبی این خبر شنیده امیر خان را به تفتیش احوال او فرمود
امیر خان او را طلبیده به چشم خود دید و آداب و لیاقتش را به میزان خود سنجیده
بسندید و زن خود صاحبی را بر احوال او آگاه ساخت و بذاکر محمد ابراهیم
صاحبی بتجویز شوهر رضاداده سرانجام تزویج آن دختر میساخته با محمد حسین مذکور
که خدا کرد باین وسیله آن سر اسر جیله را رفاقت امیر خان دست داده محرمیت
با مردم در بار داد که مایه جاه و اعتبار میسر آمد بعد مرد در سالی چند حسب الاستدعای
عمده الهلک داروغگی خوشبوئی خانه بادشاهی بنام آن مجیل مقرر گردید و بعضی
از اولاد عمده الهلک را که از بطن نسوان دیگر غیر صاحب جمی بودند با او اتحاد
اشنائی بهر سید و این شخص مرد عیار جاه طلب بود و پی نمودن بعضی شعبه ها
بعضی از پسران امیر خان مثل نادی علی خان و دوسه دیگر از برادرانش را

اندکی معتقد خود کرد ایندادی علی خان زیاده از دیگران در خدمتش ارادت
 بهر مایند درین اثنا میرخان برحمت ایزدی پیوست و اهل و عیال او از کابل
 بحضور آمدند میر محمد حسین مذکور بعلاقه کار بادشاهی هماغماند بعد از مدتی عطر و کلاب
 پیشاد و غیره برای سرکار بادشاهی و عماله حضور بوفور سرانجام نموده قاصد ملازمست
 بادشاه و طالب بهر مایند ن عزت و جاه گردید. تصمیم این عزم در لاهور رسید
 بود که خبر رحلت عالمگیر بادشاه شنید و توقعاتی که در افزایش جاه از عالمگیر داشت
 منقطع دیده عطریات و غیره را در آن بلده به قیمت اعلی فروخته شصت هفتاد
 هزار روپیه بهم رسانید و همان زر را مایه توکل خود ساخته لباس فقیری پوشید
 چون مرد جاه طلبی بود و سر پر غروری داشت تبعیت و دنیا که روی سابقین
 نه پسندیده عازم اختراع سلکی جدید که تا آن زمان کسی نشنیده بود
 گردید و همان منشی زاده شاکر خود را که صاحب شعورش در یافته بود
 با خود متفق ساخته با او مشوره نمود که اگر ما دشما با اتفاق بنای تجدید مذهبی
 گذاشته قواعد مجوده بهم رسانیم و زبانی هم که تازگی داشته غیر معروف بود
 ایجاد کنیم و دعوی الهام و نزول کلام از حضرت ملک علام در آن زبان
 نموده اظهار مرتبه که بین بین نبوت و امامت بوده لیاقت مقابله باشان
 انبیا و اوصیاء داشته باشد برای خود ثابت نماییم و ابله فریبی نموده اول عوام
 را بدام خود آریم منتج جاه و اقتدار فرادان و محاصل و انتفاع بی پایان خواهد بود
 در گاه از دحام عام صورت بست خواص هم از گمندها نمیتواند جست باین
 حال مرجع انام و مطاع خاص و عام خواهیم بود و محاصل هم بمرتبه که مافوق آن مقصور

نباشد روی خواهد نمود چون طبیعت هر دو از یک جنس بود شاگرد را گفته
 استاد دل نهاد کردیده درین کار باهم متفق شدند و شروع بایجاد زبان و انشاء
 عبارات عجیبه و فقرات غریبه نموده بحکم و اصلاح هدیگر بتالیف
 کتابی پرداخته آفرزه مقدمه نامش گذاشته ابواب سعادت
 بکل ولای شقاوت بر خود انباشتند چون اندک مایه علمی داشت الفاظ
 غیر مانوسه فارسی قدیم را که کمتر بکوش مردم خورده بود بر خیانت و غیره قواعد
 عربی که کم کم مشابهنی به تعلیقات صرف و ضوابط خود داشت کسوتی غریب
 پوشانیده صورتی عجیب بآنها بخشید و دعوی مرتبه بیکو کیت نموده گفت که
 این مرتبه ایست مابین نبوت و امامت و برای هر چه یغمبر اولوالعزم نهه بیکو ک
 بوده اند و برای خاتم الانبیاء علیه السلام گذاشتند اول بیکو ک حضرت ختمی پناه
 سید او صیاد شاه اولیا علی ابن ابی طالب است و هشتم امام رضاتا امام
 نهم ضامن امامت و بیکو کیت هر دو باهم جمع بودند بعد از ان بیکو کیت بمن
 انتقال یافت و امامت بحضرت امام محمد تقی ع تا حضرت صاحب الامر
 ع و من خاتم الیکو کیتیم ترتیب تعداد بیکو کین بردشیکه مرقوم است پیش
 امامیه می شمرده و پیش اهل سنت و جماعه خلفای اربعه و چهار کس دیگر را
 از خلفای اموی و عباسی که اندکی معروف به نیکی و از اقران خود به محامد صفات
 امتیاز داشتند شمرده بیکو ک نهم خود را حساب میکرد و می گفت که ما را
 به مذ هب کسی کار نیست ما را روشن کننده چراغ هر ملت و داعی الی الله شرییم و
 بیکو ک نهم که ختم بیکو کیت باومی شود صاحب کتاب و صاحب دعوت

و محی هر اسم شریعت و مجد و بعض ضوابط و طریقت می باشند لهذا بمن هم وحی
 و الهام می شود و ضوابط چند اختراع کرده بعضی ایام را مثل اعیاد اهل اسلام که
 در دین محمدیست محترم می شمرد و بر کردیدگان خود که آنها را فرمود می نماید لازم
 کرده بود که ضوابط در هم بافته او بجا آرند و احترام روزهای مختصره او را نگاه دارند و چنانچه
 در مآثر نبوی آمده که وحی بر آن حضرت دو قسم نازل می یافت خود هم تشبیه
 باین حال جست می گفت که یکو حی با و این قسم می شود که قرص نورانی چون
 آفتاب مشاهد گشته در آن قرص کلماتیکه می یافت منقش بنظرش می آمد
 و آن قرص نورانی آخر محیط او شده از هوشش می برد و مشتکش بسیار بود
 که تحمل آن غیر او را دشوار و یکو حی باین قسم که آدازی می آمد و همان کلمات
 مزخرفه می شنید که بحضور مردم می خواند و در سلام بضابطه اسلام السلام علیک
 گفته کلمه خفشان نمود بود ال می افزود و از روزی را که باظهار او اول
 مرتبه در آن روز وحی بر او نازل شد روز جشن نام نهاده اجتماع و از دحام مردم
 بعجل می آورد و غیر خوشبختی را است او بر روی هد کرمی افشاندند و شادی
 می کردند و دو علم همراه گرفته و خود کلاهی شیره گاه ار اسنه اماند کی بلند تر از آن بر سر
 گذاشته مع فرمودای خود بطرف کوهستانیکه عمارت دیول رانی که
 مشهور به محل های دهبوی بهتیار می است می رفت و اظهارش اینک اول
 نزل وحی بر او در همان کوهستان بلا تشبیه بطور غار حرا شده و شش روز
 قبل از روز جشن از غره ذیحجه روزه می گرفت و خاموش می ماند شبیه بصیام
 صمت که در شرایع سابقه مثل زمان حضرت ذکر یا و غیره بود و حضرت مریم

وقت تولد حضرت عیسی در برای ترک جواب و حواله های قوم به همین
 صوم نامور بشده با کسی سخنی نمی گفت و حضرت عیسی مهد صبا قوم را جواب داده
 تطهیر مادر خود از تهمت و اظهار نبوت خویش با عجز می فرمود و هفتم ماه مذکور
 جشن بعثت آمد و اختتام می یافت و همین قسم روزی را که یاد نمایند روز سولان
 نام نهاده بود در آن روز هم اجتماع و ازدحام می شد و هر روز سوای نماز پنجگانه مفروضه
 سه بار دید مقرر کرده بود و اوقاتش اول وقت طلوع افتات بعد نماز صبح
 و دیم نصف النهار سیوم وقت غروب افتاب که در مشرق سرخی شفق باشد
 و آداب بعثت آوردن دید آنکه او خود با خلیفه خود در میان می ایستاد و هر قدر
 مردم که حاضر می بودند چارصف مربع مثل چار دیوار خانه متصل بهم می شدند و هر صف
 رو به طرف مقابل خود کرده می ایستاد و کلمات چند که بافته زبان اختراعی او بود
 می خواندند بعد اتمام آن کلمات سر را به همان طرف فرود آورده به طرف دست
 چپ خود میگردید به طوریکه صف شمال رو به مغرب روید شود و صف
 مغرب رو به جنوب روید و صف جنوب رو به مشرق روید و صف مشرق
 رو به شمال روید شود چون مقابله چهار سمت هر چهار صف را با انجام میرسد
 به طرف زمین می نگریدند بعد از آن سه برداشته بسوی آسمان و هر بار همان
 کلمات را تکرار می نمودند بعد ملاحظه شش جهت دید تمام می شد و جمعیت منتشر
 می گردید و دعوی دیگر این می کرد که عیاذا بآسمان همان محسن ام که در شکم حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام اسقاط حمل شده و برای خود چهار خلیفه به مقابل خلفای اربعه
 مقرر کرده بود و خلیفه اول همان شاگرد نارسید مشیرش که دو جی بار نام بزبان

مختصره خودش داشت خلیفه دوم میباید باقر خسر پوره او و دو تا دیگر بودند و نام خود نمود
 اند و نمود و انمود مقرر کرد و همین قسم نام اولاد و اقارب خود بزبان مختصر
 می گذاشت و هر که با او میکردید عوامی نام مقرر می داد از پیش خود نامی مقرر کرده آنرا
 نشان می گفت پس از آن سه نفر اول نما نمود و دویم فغار سویم دید و دو دختر
 نماه کالان و نماه خور و دیگر از اقربای طرف زنش حق نهاد نما یار و نمود یار و نما
 فرد نمود و فرو نام پس فغار نمود و امثال ذلک القصة آن کذاب محروم از
 ثواب از لاهور به شاه جهان آباد آمده نشست و چون بهادر شاه در لاهور
 بود کم کم دام ابله فریبی نهاده سفیهان بی خرد را به گمندی خود می کشید و استغنائی
 خود را بنا بر وجه معاشی که داشت بر همه کس ظاهری ساخت و از کسی مطلقاً
 چیزی نمی خواست عوام را این کار بسیار خوش آمده زیاده تر می مایه اعتبار ادعی شود
 آهسته آهسته به ترغیب کردیدگان دیگران هم در دام ادعی افتادند تا آنکه کثرتی
 در اتباع او پدید آمد در این ضمن بهادر شاه در لاهور مرد و اختلافی در شاهزادگان
 پدید آمده موجب اغتلاال در هر شهر و بلاد گشت و آن مزدور را فرصتی بدست آمده
 دام گسترده خود را بهین تر ساخت و بی پرده گشته موافقت و مختصرات خود
 را در نظر مردم جلوه داده از انخفا باظهار و اعلان پرداخت و از عامیان اگر کسی با او
 مناظره می نمود چون خود اندک مایه استعداد معقول و منقول داشت بیچاره را
 به مجادله و مبارزه قائل می ساخت به مشاهده این احوال اعتقاد عوام در باره
 ادایشند ادعی یافت تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ حیدر حیدر خود ابله نادان
 بود و امیر الامرا حسین علی خان بهادر را اکثر اوقات در عردب و اسفار

گذشت و قطب الملک نیز مشغول عیش و طرب و گاه گاهی از نفاق پادشاه
 در فکر کار خود بود بنابر این متعرض اقوال کاذبه و افعال باطله ادکسی نمی شد و پاد یعلی خان
 پسر امیر خان مرد عمده با نام و نشان نیز از جمله کز ویدگان بود چون عوام را مشاهده
 انقیاد عظیم و ایل قوی می باشد کردیدن خان مذکور و چند کس دیگر مثل اد نهایت
 تقویت مسلک اد می نمود تا آنکه قریب بیست و چند هزار کس با آن نابکار
 ناکس گردیده شهرت و اقتدار تمام یافت حتی که بر منمونی بعضی خوانین
 پیدین شبی فرخ میرهم با بعضی از خواجه سرایان محلی مخفی از نظر اغیار بملاقات
 آن مکار آمد و نمود مردود رسوخ نیاز مندی پادشاه سفیه ادراک نموده دروازه
 حجره خود را از اندرون بست دانه کی مکث نمود فرخ سیرالحاج می نمود
 و اولاد و فر بود آن بی ایمان نیز منتها کردند تا در راه بر روی او کشود پادشاه
 بتواضع و فروتنی سلام کرده پیش رفت او پوست آهو بر تخت برای
 پادشاه افکنده گفت

* بیت *

* پوست تخت که آنی و شاهي * * همه داریم آنچه می خواهی *
 فرخ سیر استغنائی تزویر ادراک پندیده بیشتر معتقد گردید و چند هزار
 روپیه و اشرفی که بنزد او برده بود کذر ایند نقودند کوره راهم آن مدبر قبول
 ننمود و بهزار سماجت مصحف نوشته خود را پادشاه داده و جهه
 اجرت کتابتیش که هفتاد روپیه مقرر بود گرفت و پادشاه بتعظیم قرآن
 برخاسته و بر سر گرفته مرخص شد و برگشت بعد بیرون آمدن از حجره نزد کور را بر
 عاکفان سده آن مکار مزد و تقسیم نمود این حرکت زیاده تر موجب از زیاد

اعتقاد احمقان گشت و بنیاد اضلال او نهایت متانت و درصانت گرفت
و روز اعیاد خود با جاه و چشم و کثرت اتباع و خدم بجائیکه معهود بود و قبل ازین
مذکور شد میان شهر بازار در کثرت ناس بی بیسیم و هراس می رفت
و اعمال مختصره خود را علی رؤس الاشهاد او و پسرانش بعمل می آوردند و اقاویل باطله
همه با مختلفه او را یبانگ باند می گفتند چون سلطنت فرخ سیر و زمان دولت حسین
علی خان و عبد الله خان انقراض یافته نوبت سلطنت به محمد شاه رسید و وزارت
به محمد امین خان منتقل گردید محمد امین خان بعد دو ماه و چند روز از وزارت خود
روزی که شروع به بریش بود احوال این مزدور مکار شنیده از جاور آمد و حکم کرد
که از فرقه سپاه چند کس که درین وقت بر دروازه حاضرند رفته این فرساق
را گرفته بیاورند و اگر استاد کی کند همانجا بکشند چون قریب به دپهر شب رسید
بود مردم کم بر دروازه حاضر بودند بموجب امر بخانه اش رفته برای کاری که آمده
بودند ظاهر نمودند در آنوقت خفشان نمودیم و در خانه خود چیزی می خورد به مجرد
استماع هوش از سر باختیمیران گردید اما چون گمان استقلال داشت حواس
را جمع نموده پسر کتر خود را که نام او دید و جمال و عباحتی پر مزید داشت مع چند
قرص نان جو و کندم و بعضی از نان خورش فقیرانه که مهیاد داشت بیرون فرستاد
و پیغام داد که بیاور آن چون بخانه فقیر آمده اید چیزی بخورید تا فقیر هم برسد مردم صورت
زیاد سن و در تکلیف این پسر دیده ترحمی بحال او نموده توقیف کردند محمد
امین خان را که مبتلای بدترین اقسام قولنج مسمی بایلادوس بود ناگهان در آنوقت
مرض مذکور را اشتداد یافته این خیر مردم متعین که بر در نمود بوده اند رسید باستماع

هبرند کور متخیر گشته بر در آقاي خود معاودت نمودند محمد امین خان که بیهوش
 بود همینکه اندک افتاد اش روداد خبر آوردن نمود پرسید حاضران عذر تشویش
 بیماریش گفته التماس کردند که توقف در گرفته آوردنش بسبب بیماری شما
 روداده آزرده خاطر گشته تا بید کرد که فردا صبح او را البته گرفته بیارند شب بیماری
 محمد امین خان آنافانا از دیاد پذیرفته صبح مشرف بر هلاکت گشت و نمود را
 که دادیعلی خان و غیره بیرون او متواتر خبر محمد امین خان می رسانیدند اول اراده
 بدر رفتن داشت چون آثار مردن او در یافت مستعد شده فقرای هند و اتباع
 خود را احضار نمود و صبح که اشرف محمد امین خان به هلاکت شنید بخاطر جمع
 و دل شاد از خانه بیرون آمده در مسجدیکه بر سردر دانه اش بود نشست و
 فقرا و اتباع او از دوام داشتند قمرالدین خان پسر محمد امین خان احوال پدر
 دیگر کون دیده به تخویف نسوان و مردان مثل زنان مضطرب گشت و
 دیوان خود را با پنج هزار روپیه نزد پیش نمود برای استغفای تقصیرات
 و طلب تعویذ فرستاد آن مکار در آنوقت که رقعہ ششمن جانکنده محمد امین خان
 با متواتر رسیده بود بال بلند پروازی گشاده با حاضران در سخن سازی بود
 و می گفت تیری بر جگر این کافر زده ام که زنده نمی ماند و من باراده شهادت
 که جد من هم در مسجد شهید شده نشسته ام اگر چه شهید شدنی نیستم که
 یکبار شهید شده ام گویا اشعار باسقاط حمل حضرت محسن می نمود
 درین ضمن دیوان قمرالدین خان در رسید و کسب های زر از نظرش گذرانیده
 استدعای تعویذ و استغفای جرایم محمد امین خان از طرف قمرالدین خان نمود

در جواب گفت که تیر از کمان جسته و آب از جورفته باز نمی آید چون
مبالغه و الحاح بسیار نمود و بدو جوی بار که خلیفه اولش بود کرده فرمود بنویس
* ينزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا *

چون نوشت کاغذ را بدست دیوان قمرالدین خان داد و گفت بگیر و ببر اگر چه
میدانم تا تو در انجا برسی او زنده نمی ماند دیوان اقتراح بسیار در قبول زرنذر
نمود قبول نکرده گفت من خود نمی گیرم فقرا که نشسته اند اگر خواسته باشند
بگیرند که ایان هند که تمام روز برای یک فلوس میگردند این مبالغه خطی را غنیمت
شمرده باهم قسمت نموده متصرف شدند دیوان در راه شنید که محمد امین خان
یجائیکه مستحقش بود رسید چون خبر مردن محمد امین خان به نمود رسید خوشحال
و فارغ البال از مسجد برخواست بخانه خود شتافت و کراماتش در شاه جهان آباد
استهوار یافته زیاده تر موجب رغبت ابلهان گردید بعد از دو سه سال نمود بی
بودیم به متر ستر حالت نمود و پسر کانش که نما نمود نام داشت بجای پدر نشست
و بعالت طمع حصه ها که نمود مذکور برای دوجی بار و غیره محرمان در حیات خود بنا بر
رازداری و انکاری مقرر کرده بود منازعت با دوجی بار و نما نمود و دید هر چند دوجی
بار سماجت کرد که منازعت با من که همان چند روزام خوب نیست چون
اقتدار و تسلط نمود بر اتباع و عوام باقصی الغایت رسید و بود کن انحراف
مظنون نمی گشت نما نمود بی التفاتی براستغاثه دوجی بار نمود دوجی بار که ثانی آن
مکار و شریک کارش بوده ناچار کشته روزیکه اجتماع فرمود ان به قدر معتد به بود
در میان آنها استاد و پیر رسید که یاران خط نمود و خط این فیرر اشما می شناسید

اکثریکه می شناختند اعتراف نمودند بعد اعتراف و اقرار آنها مسودا اینکه نمود و
دو جی بار با اتفاق هم کرد و درست نموده قلم اصلاح هر دو در مسودات هم کرد جی
شده بود و در دامن خود خرداری از ان کاغذ آورده پیش آنها انداخت و
گفت بنامی این مذهب با جتهاد نمود و اعانت فقیر استحکام یافته اگر از خدا می بود
حاجت بحک و اصلاح هم میکرد داشت مردم مسوده را دیده و سخن دو جی بار
شنیده کسانی را که اندک شعور را بر او متنبه گشته منحرف شدند و حاضران
بنامان رسانیده راه انحراف گشاده باز از تذریران ملاعین اندک کساد
یافت بعد از ان به ضرورت باز دو جی بار را با خود کرد و دید لیکن چند ان سودی
نمود بعد چندی نما نمود بر دیه بی که ناو یعلی خان از جا گیر خود در دو آبه داده بود در فتنه نشست
و همان جارخت حیات از دنیا بر بست و شاه فنار پسر وسطی نمود سجاده
نشین پدر خود گشت شاه فنار مذکور مردی زبان آور خوش اعتدال و متواضع
بود و اندک شنائی معلوم متداوله هم داشت در عهد محمد شاه تا ابتدا ای
احمد شاه زنده بود و راه آمد و شد پیش محمد شاه بعد ناو شاه که ذوق مصاحبت
با فقرا بهر ساینده بود مفتوح داشت و در عهد احمد شاه به مصاحبت نواب
بهاور جاوید خان تقرب جست در تالیف الهامات جاویدی که چند کس با اتفاق
بنابر خوش آمد جاوید خان می نوشتند شریک بود و در او اسط عهد احمد شاه در
گذشت در پایان زندگی فنار اکثر پیران پدرش مرده و اکثری منحرف و ناسب
گشته معدودی از احمقان بران مسلک مانده بودند بعد رحلت فنار و غرابی
شاه جهان آباد چند کس از اقربای قریبه مثل بقیه قوم عا و نمرود آوارگی از

شاه جهان آباد اختیار نموده به بنکال که رسیدند نواب میرن پسر جعفر علی خان
 ناظم بنکال که از اوضاع و رسوم ایمان بیگانه بود و احوالش انشاء الله تعالی قلمی
 خواهد شد به حماقت خود و سفارش بعضی از مصاحبان خود بر احوال آن بی دینان
 مهربان کشته تولیت قدم رسول مرشد آباد و پنج روپیه یومیه مقرر ساخت اکثری
 از آنها هم بدار البوار شتافته یکی از آنها نما نمود بار معده بعضی از نسوان آن نابکار
 تا حال که سنه ۱۱۹۲ یک هزار و یک صد و نود و چهار هجری بنویست زنده
 در مرشد آباد است و از اعانت داد امیران آنجا صرف اوقات می کند فقط

* بیان وقایع محمد امین خان وزیر ازین جهان و شدت

عداوت او با اهل بیت پیغمبر آخر الزمان و تقریر نیابت

وزارت بعنایت امه خان عالمگیری بلا تعین وزیر *

اعتماد الدوله محمد امین خان وزیر الممالک بهادر نظر جنک بعارضه قوتیج بیمار
 گشته بود یوما فیوما بیماری اشته ادمی یافت و علاج اطبا سودی نمی بخشید
 باوصف مکرر بعل آمدن احتقان افتتاح شده و اجابت طبیعت مسرنگشت
 تا آنکه فضلات از دماغش برآمده روز سه شنبه بیست نهم ربیع الاول
 سنه ۱۱۳۳ هجری بدرود این عالم نمود سه ماه و بیست روز ایام وزارتش بود
 گویند شدت عداوتش با اهل بیت رسالت و جناب حضرت
 رسالت مآب بر تبه بود که شارکی شنیده بود که کله علی دبی الله می خواند
 زبانش را قطع نمود و نیز شهرت دارد که علی الرغم مردمانیکه دسترخوان
 حضرت شاه مردان می نمایند و بران نشانی از غیب از کرامات آنجناب

ظاهری شود محمد امین خان به تعصبی که داشت پیش هم مشربان خود نام یزید و معاویه
و غیره را له اعتقاد بآنها داشت به احترام بر زبان آورده گفت که ما هم دستر خان
نذر ایشان می کنیم البته نشانی بنا بر حسن اخلاص که ما را در خدمت این بزرگان
است ظاهر خواهد شد تا مورست و بلند پروازی را افضیان خواهد شکست و بر طبق
گفته خود بعمل آورد چون اسباب دستر خان در مکان خلوتی از حرم سرامهیا
گشت خود مع چند کس فاتحه بنام مقتدایان مذکور و ائمه خود خواند و در دانه اش
را بسته زنی را از معتقدان خود بران در نشانید و کلیدش بدست او سپرد
که بعد از ساعتی در راه کشاید و بیدار کرد اگر اثری از نشان ظاهر شود آمده خبر
دهد اتفاقاً زن شیعه بود و مذموب خود مخفی میداشت بعد از ساعتی چون
در راه گشود دید که سکی سیاه بر دستر خان نشسته از هر گونه اطعمه
می خورد زن از شدت شغف بی اختیار دوید و بشارت رسانید که نشان چه معنی
دارد خود تشریف آورده نوشجان می نمایند محمد امین خان مع همراهمان بسوی آن خانه
دوید و زن بر جان خود ترسیده بدرفت چون با آن خانه رسید سک را
به چشم خود دید غصناک شده بر گشت و خواست که زن را به کشد هر چند
جست نشانی از وی یافت و تا زنده بود تلاش آن زن داشت اما سر اغش نمی
یافت و دشتش بر دمی رسید تا جهمان فانی را پدید نمود بجای خود رفت و
یزید مشهور است که وقت مامور شدن میرجهان به صوبه داری عظیم آباد امیران
برای ملاقات و دستر خاص ادبی رفتند نعمت الله خان خلف روح الله خان
بنابر ایام عاشورا و تعزیه داری چند روز رسیده بعد انقضای ایام مذکور برای

رحمت میرجهله رفت اتفاقاً محمد امین خان هم حاضر بود نعمت الله خان از میرجهله
عذر دیر آمدن خود خواسته گفت که بنا بر ماتم در نیکی در آمدنم شد معاف دارند
محمد امین خان بکنایه پرسید که کسی در دولت خانه مرده بود نعمت الله خان گفت
خیر ماتم سید الشهدا بود محمد امین خان گفت ای صاحب چه معنی دارد دینزید
وحسین هر دو صاحب زاده بودند ما را چه می رسد که ماتم یکی بگیریم و دیگری ابدانیم
و ماتم او در فقاهی ادنیگیریم نعمت الله خان در جواب گفت صاحب زاده ما
گشته شد ما ماتم او میگیریم و صاحب زاده شما نظر یافت شما شادی بآید و گفتگو
طول کشیده منجر بخانه جنگی شد میرجهله در میان آمده اصلاح داد و بعد مردن محمد امین
خان تاریخ بیسب دویم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۳۳ یک هزار و یک صد و سی
و سه هجری نبوی مطابق سه جلوس مغلی عنایت الله خان عالمگیری را خلعت
نیابت وزارت بلا تعیین وزیر از حضور بادشاه مرحمت شد

* بیان انجام یافتن شادی محمد شاه با ملکه زمانه دختر فرخ سیر بادشاه *

به شب سه شنبه نوزدهم شهر صفر میسنت اثر سنه ۱۱۳۴ یک هزار و یک صد
و سی و چهار هجری نبوی شادی میسنت آبادی کتخانی محمد شاه بادشاه با ملکه زمانه
دختر بلند اختر فرخ سیر با کمال جمال شانده و زیب و زینت خسروانه و آرایش
ماو کانه همقرین میسنت و مبارکی بهل آمده به طالع اسد نکاح خوانده شد و ملکه موصوفه
بانوی شکوی عرم سرای بادشاهی گردید

* بیان آمدن نظام الملک در حضور و مامور شدن به منصب

وزارت و بعض سوانح و دیگر که در آن زمان رویداده *

نظام الیهک بعد ان فراغ از بند و بست ممالک و سعت آباد و کهن و دلجمعی از
مفاسد حدود و کرنا تک و غیره بدار الخلافه شاه جهان آباد رسیده روز پنجشنبه یازدهم
ربیع الثانی سنه ۱۱۳۴ هجری به ملازمت بادشاه شرف و روز یکشنبه
پنجم جمادی الاولی سنه مذکوره بمنصب وزارت ممتاز و بطایف خاصت چارقب
و قلم ان سرفراز شد چون بعضی از امرای حضور خصوص معزاله و له جید رقلی خان
در مقدمات مالی و ملکی خلاف رای نظام الیهک دخل می کردند لهذا بادشاه
پاس خاطر نظام الیهک ضرورت دانسته جید رقلی خان را به صوبه اش که کجرات
بود مرخص فرمود و نظام الیهک که امیر دیرینه مزاج گرفته جاه طلب و اقمه ارجو بود بعد
حصول منصب جلیل القدر وزارت خواست که راتق و فاتق مهمات سلطنت
خاطر خواه خود کشته با نظام امور پردازد و بادشاه را نیز به لالت بکر انباری و تهنذیب
اوضاع و اخلاق و تقسیم اوقات بانفعال معاملات خلائق که عین رضا جوئی
خالق است می نمود مگر بادشاه را بسبب غرور دولت و جوانی و میل طبیعت
بملاعب و ملاهی مقبول خاطر نمی افتاد و امرای دیگر خصوص صمصام الدوله وجود
نظام الیهک را در حضور بنا بر کساد بازار خود نمی خواستند و بکجاری و مریز
می گذشت تا آنکه بتحریک امراد خواجہ سرا بیان حضور جید رقلی خان شوریده
پا از حد خویش بیرون گذاشت بادشاه و امرای که خوانان بر آوردن نظام الیهک
از حضور بودند مهم جید رقلی خان را وسیله اراده خود نامشوده مستعدی انفعال
امر جید رقلی خان و عزل ادا کجرات بدستباری نظام الیهک شدند نظام الیهک
و انرا لخص قبول این معنی نمود و روز دوشنبه پانزدهم محرم سنه ۱۱۳۵ هجری

خلعت صوبداری کجرات بتغیری حیدرقلی خان یافته روز پنج شنبه دویم صفر صده
 مذکور عازم مهم صوبه کجرات گردید و در اثناء راه تدبیر منصرف ساختن مرداران
 مغایه و افاغنه از باب فوج حیدرقلی خان را از دو مایل نمودن بطرف خود
 پیش نهاد خاطر داشته بار سال رسائل آنها را از حیدرقلی خان منصرف
 و بطرف خود مایل گردانید چنانچه شجاعت خان در قسم علی خان و مهر علی خان
 کجراتی و دیگر سرداران دل دگرگون کرده متفرق شدند و نظام الہلک
 تاجہ مالوہ قریب کجرات رسید معزالدولہ حیدرقلی خان بہ مشاہدہ این حال
 ناب مقاومت بانظام الہلک ندیدہ علت مالینخولیا تمارض بہم رسانید
 چنانچہ رفتنای دیرینہ اوراد در محفہ نشاندہ رہکرای حضور شدند و نظام الہلک
 بکجرات رسیدہ بعد ان فراغ از انتظام امور ضروریہ صوبہ مذکور را بجامد خان
 عموی خود کہ بشاہزادہ جنگلی شہرت داشت دادہ خود برای بند و بست صوبہ
 مالو کہ بتغیری کرد ہر بہادر یافتہ بود آمد داز و انتظام آن صوبہ نیز دلجمعی نمودہ
 عظیم اللہ خان پسر عمہ خود را نیابت آنجادادہ خود بحضور بازگشت و حیدرقلینخان
 بحضور رسیدہ چند روز معطل ماند و ظاہرا در غیبت نظام الہلک مورد مراجعہ
 بادشاہ گشتہ بصوبداری اجیر ما مور شدہ حسب الامر حضور بہم راجہ اجیت
 سنگہ پرداخت و بر سر اجیت سنگہ تاختہ اورا گریزایند و نظام الہلک
 بروز یک شنبہ غرہ شوال سنہ مذکور در حضور رسیدہ بملازمست
 بادشاہ سرفراز شد

* بیان مامور بودن هر یک از امرای هر کار و بهر سبب زیاد و دخل
 روشن الله و تفریب زنی معروف به کوی در حضور پادشاه
 و آزر و کوی نظام الملک از پادشاه و تاسف طبایع پادشاه و امر از او *

ارکان سلطنت مثل اعتماد الله و قمر الدین خان بخشی دویم و داروغه غسل خانه
 پسر محمد امین خان متوفی و صمصام الله و بخشی اول و روشن الله و ظفر خان
 بخشی سیوم و سید صلابت خان بخشی چارم و خانسامان عزت الله شیر افکن
 خان و بعد از و برادرش لطف الله خان صادق صدر الصدور میر جماله ترخان و
 داروغه صرف خاص حافظ خدمت کار خان خواججه سرای عالمگیری و بانتقال او روز
 افزودن خان و دیوان خالصه راجه کوجرمل و بعد از و شرف الله و ارادتمند خان
 و بعد از و راجه نخت مل و دیوان تن شیخ سعید الله و میر آتش اول حیدر قلینخان
 و بعد از و سعید الدین خان و باز حیدر قلی خان و بعد از و مظفر خان برادر صمصام الله و
 و داروغه خواصان برهان الملک سعادت خان و نایب ادا احمد قلی خان
 و میر تزنگ اول امین الدوله دویمی داور دادخان و داروغه کرزداران مبارزخان
 و ازین مقوله هر یکی بکاری مامور و سفر از بودند لکن روشن الله و دخل بسیار
 در مزاج پادشاه بهر سبب باز از حق السعی که کنایه از رشوت ستانی است
 کرم نموده برآمد کار مردمان می نمود و دختر شاه جان محمد در دیش مشهور به کوی
 تقرب وافر در حضور پادشاه بهر سبب قائم ان پادشاه با و مفوض و از طرف پادشاه
 صاحب دستخط گشته در اندرون محل سرای عریض حاجت مند ان تویق
 می کرد و پادشاه متغول عیش و طرب بوده در امور ضروریه توجه نمی نمود و در غیبت

مصاحبت با عمده الملک امیر خان و دیگر امرا و امر از ادکان رنگین مزاج خوش طبع
 در خاطرش جایافته با مور سلطنت الثقات کلی نمیکرد باین سبب خوف
 و هراس از قلوب امرا و سرداران هر فرقه بلکه عوام الناس هم اندک اندک
 بر خاسته هر کس در دماغ خود خیالی می پخت و نظام الملک می خواست که با شاه
 به تبعیت رای اود ضاع خود را بار آید در غیبت مصاحبت رنگین مزاجان و زمام
 اختیار کار باید ست کوکی و امرا دیگر از دل با شاه داد دست امرا بر آید بهمین
 سبب با شاه و امرا از صحبت نظام الملک نفور و همیشه او را استهزا
 می نمودند و در غیبت کلمات رکیکه بحق او مذکور می کردند نظام الملک از
 جهات مسطوره ستکره از حضور کشته عازم دارالحکومت خود که صوبه های
 دکن و کجرات بود شد و بر اینک سختن مواد فساد خاطر نشان خود ساخته اظهار
 انزجار و مال از آمد و رفت در بار کرده در خانه خود نشسته مستعدی ترک
 مناصب و وزارت کردید اما چون مستهل و متامل بودند و از جادرنمی آمد
 محمد شاه و امرا بر مافی الضمیر او اندکی بی برده در فکر استرضای ادا فتاده قاصد بودند
 که از ما خوشنود بوده و دوری گزیند و ادینر اراده این اشخاص در یافته غنیمت
 دانست تا آنکه بوسائط و وسائل بحسب ظاهر رفع کرد در استعمل آمد و نظام الملک
 روز دوشنبه دویم شهر صفر سنه ۱۱۳۶ هجری باز به ملازمت باد شاه شرف یاب شد

* شور آیدن امرای حضور مبارز خان صوبه ابر بران پور را

بر مالک آصف جاه و رفتن آصف جاه بد کهن و کشته

شدن مبارز خان و تقرر وزارت به قمرالدین خان

امرای حضور بر آرزو کی باطنی آصف جاه مستعمر کشته شده خاص بادشاهی بکمال
 اخفا بمبارز خان ناظم برهان پور فرستادند که اگر تواند صوبه را از دست کاشندگان
 نظام الملک انتراع نماید عنقریب فرمان نظامت دکهن مرحمت خواهد شد
 آصف جاه بر فتنه انگیزی امرای حضور آکهی یافته به بهانه اظهار ناموافقیت آب
 و هوای شاه جهان آباد موافقت هوای مراد آباد برای شکار از بادشاه بروز یک شب
 بستم ربیع الاول سنه ۱۱۳۶ هجری رخصت گرفت و اندکی مسافتی آن طرف
 رفته بجانب دکهن عطف عنان خود نمود و بر جناح استعجال خود را به ملک
 دکهن رسانیده مشغول تهیه اسباب حرب گردید مبارز خان با سیلای اودام فتح و طمع
 دینار و اودام بلا افتاده با اتفاق ابراهیم خان برادر و اود خان پنی دابنای شیخ نظام و شیخ
 منهاج سرداران دکهن که مخالفت قلبی با آصف جاه داشتند سر بشور شس
 برداشته لشکر نجوبی آراست آصف جاه بر اراده مبارز خان و قوف یافته
 به محاوله و مقابله ادا شتافت و روز پنجشنبه بست و چهارم محرم سنه ۱۱۳۶ هجری
 جنگی صعب روداد القه مبارز خان مع پسران و رفقا با غرّت شتافت
 و فتح و نظیر نصیب اولیای دولت آصف جاه گشت آصف جاه عرضداشت
 متضمن حصول فتح خود به قید اسامی کشته های طرف مبارز خان نوشته مع اشرفی
 های نذر مبارک باد و بعضی از اموال مقتولان موافق معمول ضبطی ارسال حضور
 نمود و خود فارغ البال بر تمام صویجات دکهن تمکن یافته بد ایرتجیز امرای دودن
 هست و بادشاه کم جرعت پرداخت و بعد هفت ماه از کوچ نظام الملک

قمرالدین خان به خطاب جمیع الملکی و وزارت سرفرازی یافت بعد استخراج
نظام الملک قبول نمود

* بیان برانگیختن آصف جاه عموی خود حامد خان را بامر و عناد

در حالت قطب الملک عبداله خان در حبس از دنیای سست بنیاد

آصف جاه بعد نظر یافتن بر مبارز خان و مشاهده نفاق بادشاه و حال امرای

حضور خصوص در جنگ مبارز خان که اندک پرده از روی کار بر خاسته

بنلجی و کشته جی سرداران مرته را با عموی خود حامد خان که صوبدار کجرات

بود متفق ساخته اشاره بطغیان و بغاوت نمود حامد خان حسب اشاره گماشته های

جاگیرداران و فوجداران حضور را بیدخل ساخته کوس لهن الملک الیوم

نواخت ارکان دولت در چاره این کار هر یکی را ئی می زدند و بادشاه از دحام

تو را بیان دیده قصد استخلاص قطب الملک از حبس نموده بواسطه

معتدی پیغام فرستاد که الحال هم از شما چیزی می تواند شد قطب الملک

معروض داشت که اگر دست شفقت ظل اله بر سر این بنده درگاه سایه

کتر شود مرگوز خاطر بندگان حضور بظهور می توان رسید با سماع این خبر مخالفان

منعصب بمکر و تزویر آن سید اسیر مظلوم را مسموم نموده بآبایی کرامش

ملحق ساختند *

* تعیین شدن مر باند خان از حضور بنادیب حامد خان سراپافتور *

چون قطب الملک عبداله خان بر حمت حق پیوست مبارز الملک

مر باند خان که بعد تغییری از صوبه کابل در خانه خود از مدتی بیکار نشسته بود بالاس